

بررسی قصه عاشق غریب و جایگاه آن در نثر لرمانتف

گئورگی ولادیمیرویچ ماسکویین

دانشیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه دولتی مسکو

جان‌الله کریمی مطهر

استادیار دانشکده زبان‌های خارجی دانشگاه تهران

چکیده

مقاله اشاره به منشأ و چگونگی پیدایش موضوع قصه شرقی عاشق غریب دارد. قصه عاشق غریب لرمانتف در سال ۱۸۳۷ نوشته شد، سالی که نثر اولیه لرمانتف یعنی (وادیم و شاهزاده لیگوفسکایا) را از قهرمان عصر ما جدا نمود. در این زمان تحولی در افکار هنری لرمانتف صورت گرفت که بی‌تأثیر بر نثر دوره دوم نویسنده نبود. اگر موضوع اصلی برخوردهای عشقی نثر اولیه او خیانت عشقی است، ولی هر برخورد عشقی در قهرمان عصر ما نمونه‌ای از عشق «غیرایدال» است. این نمونه‌ها نظم قانونمندی را در آثار نویسنده به وجود آورده است. عاشق غریب بی‌شک نقش «راهنمای والایی» برای نثر لرمانتف دارد.

واژه‌های کلیدی

لرمانتف، قصه، عاشق غریب، عشق، نثر.

مقدمه

قصه عاشق غریب^۱ پس از مرگ لرمانتف^۲ در میان مدارک او پیدا شد و نخستین بار در مجموعه وچرا ای سویدنیآ^۳ به چاپ رسید (کتاب شماره ۲، ۱۸۴۶، صص ۱۵۹-۱۶۷)، سپس بدون تغییر در مجموعه نثرهای لرمانتف گنجانده شد. علاوه بر این، باید در نظر داشت که این

1) «Ашик-Кериб»

2) М.Ю. Лермонтов

3) «Вчера и сегодня»

«قصه‌ای است که به طور غیر مستقیم شنیده شد» و به هیچ وجه به صورت ادبی برای چاپ مهیا نشده بود (آزادوفسکی^۱ ۱۹۷۴، ص ۴۴۹). عبارت «به طور غیر مستقیم شنیده شد» نیاز به توضیح دارد. پاپوف^۲ این فرضیه را مطرح کرد که قصه لرماتنف شکل گرجی قصه آذری (یادداشت شده در سال ۱۹۳۰ در قریه تالیسی آذربایجان^۳) است که شاعر آن را از زبان یک آوازه‌خوان دوره‌گرد عاشق در شماخی^۴ شنیده بود (پاپوف ۱۹۵۴، ص ۹۴). ی.ل. آندرونیکوف^۵ در مباحثه با پاپوف می‌گوید: «لرماتنف زبان آذری نمی‌دانست و نمی‌توانست قصه را از زبان «عاشق» بنویسد (آندرونیکوف ۱۹۵۵، ص ۱۴۴). در ضمن، توضیحات آندرونیکوف مبهم است. او می‌نویسد: «در این که لرماتنف قصه را از زبان یک آذری شنیده و یادداشت کرده، هیچ شکمی نیست» (همان، صص ۱۴۳ و ۱۴۴). علاوه بر این، او در مورد اشتباه لفظی قصه گو می‌گوید که در یادداشت لرماتنف به جای اسم خورشیدبیک^۶، رقیب عاشق غریب، در یک جا اسم شاه‌ولد^۷ می‌آید که نویسنده، پس از این که متوجه شد، اصلاح کرد (همان، ص ۱۴۷). با توجه به این که لرماتنف زبان آذری نمی‌دانست، ی.ل. آندرونیکوف تنها نتیجه‌گیری ممکن خود را این‌گونه انجام می‌دهد: «لرماتنف قصه را از یک آوازه‌خوان حرفه‌ای نشنید بلکه آن را از آذری تحصیل کرده‌ای شنید که شکل‌های مختلف قصه را می‌دانست» (همان، ص ۱۴۸). بر اساس احتمال آندرونیکوف، این آذری تحصیل کرده م.ف. آخوندوف^۸ شاعر بود که لرماتنف هم احتمالاً می‌توانست نزدش زبان آذری بیاموزد (همان، صص ۱۵۲ و ۲۴۸). بنابراین، نمی‌توان گفت که با چه دقت و کدام متن و از چه زبانی لرماتنف داستان را شنید و ارتباط خلاق او چگونه اتفاق افتاد و متن چگونه به روی کاغذ آمد. آیا قصه بارها تعریف شده است یا لرماتنف خیلی سریع و به زحمت به دنبال راوی، در حین شنیدن قصه، آن را یادداشت کرد؟ امکان مراجعه به منبع کتبی وجود داشت یا یادداشت ترجمه‌ای است که به وسیله معلم تحصیل کرده احتمالی او انجام گرفته است؟

در هر صورت، مشخص است که اگر در مورد منبع یعنی شکل و نوع تعریف عاشق غریب اطلاعاتی نداشته باشیم، صحبت از چگونگی درک و پردازش قصه هم کم‌نتیجه

1) М.К. Азадовский

2) А.В. Попов

3) Талиси

4) Грузия

5) Шемахе

6) И.Л. Андроников

7) Куршуд-бек

8) Шах-Валат

9) М.Ф. Ахундов

خواهد بود.

بحث و بررسی

تقریباً همه محققان معتقدند که عاشق غریب لرماتنف شکل آذری قصه‌ای شرقی است که در میان هر مردمی به شکل خاصی نقل می‌شود. اولین شکلی که قصه لرماتنف با آن مقایسه شده است، شکل شماخی^۱ (۱۸۹۲) است که ایده آذری بودن منبع آن تأیید گردیده است. آندرونیکوف، ضمن اشاره به مطالعات منتقد آذری، م. راحیلی^۲ (راحیلی ۱۹۳۹، شماره ۲۳۷)، و نظر ترک‌شناس، م.س. میخائیلوف^۳، در مورد نسبت دادن همه کلمات شرقی به زبان آذری (میخائیلوف ۱۹۵۱، صص ۱۲۵-۱۳۵) می‌نویسد: «... هیچ شکلی نیست که این داستان را لرماتنف از زبان یک آذری شنیده است» (آندرونیکوف ۱۹۵۵، صص ۱۳۴ و ۱۳۵). م.ک. آزادوفسکی، ضمن اشاره به زیاد بودن کلمات آذری در داستان، عنوان کرده است که کلمات عربی، ارمنی، فارسی، و ترکی هم در آن وجود دارد (آزادوفسکی ۱۹۷۴، ص ۴۵۰). خود میخائیلوف می‌نویسد که کلمات شرقی جزء زبان آذری نیست ولی می‌توان آنها را به آن نسبت داد. درست قبل از نظر فوق الذکر، میخائیلوف یادآوری می‌کند که «جز کلمه کارباردینی^۴ تخته، همه کلمات فوق الذکر در آثار لرماتنف (بلا^۵ و عاشق غریب) را می‌توان به زبان‌های ترکی من جمله آذری ربط داد. البته باید در نظر داشت که کلمات الله، عاشق، و الله، ملا، سلام علیکم ریشه عربی و کلمات کاروان، نماز، ساز ریشه فارسی دارند (میخائیلوف ۱۹۵۱، ص ۱۳۴). علاوه بر این، دلایل میخائیلوف در این باره نیست که عاشق غریب لرماتنف ریشه آذری دارد، بلکه تأییدکننده این مطلب است که لرماتنف زبان آذری می‌آمोخت.

انتساب اصطلاحات شرقی به این یا آن زبان بدون شک محکم و قانع‌کننده است ولی برای نزدیک کردن منبع (ریشه) قصه لرماتنف به یک زبان کافی و قطعی نیست. ارتباط موضوعی عاشق غریب با داستان‌های زبان‌های مختلف اهمیت کمتری ندارد. برای مثال، صفورا یعقوبوا^۶ اشاره می‌کند که «شکل داستان آذری که در سال ۱۹۴۴ در روستای

1) Шемахинская запись

2) М. Рахили

3) М.С. Михайлов

4) Кабардинский

5) «Бэла»

6) Сафура Якубова

احمدلی^۱ از منطقه لاجین^۲ از زبان مشهدی داداش احمد اوغلی^۳ توسط فولکلورست اهلمان آخوندوف نوشته شده، تقریباً کاملاً با متن قصه لرماتنف مطابقت دارد» (یعقوبوا ۱۹۶۸، صص ۱۷۴-۱۷۵). یکی از شکل‌های ارمنی قصه (که در ۱۹۳۵ در منطقه زنگه‌زور^۴ ارمنستان از زبان عاشق آدم سوجایان^۵ هشتاد ساله توسط فولکلورست ر.ر. اربیلی^۶ یادداشت گردید) و شکل گرجی قصه آذری (که در ۱۹۳۰ در قریه تالیسی نزدیک آخال تسیخه^۷ از زبان دهقان گرجی هفتادساله‌ای به نام اسلان بلیادزه^۸ در گرجستان یادداشت گردید)، به عاشق غریب لرماتنف بسیار نزدیک‌اند (آندرونیکوف ۱۹۵۵، صص ۱۴۰-۱۴۱). آندریف-کریویچ^۹، با توجه به تطابق جزئیات موضوع، مخصوصاً شباهت نام قهرمان زن، به نزدیکی شکل کاباردینی به قصه لرماتنف اشاره کرده است (آندریف-کریویچ ۱۹۴۶، ص ۲۷۱)، در حالی که صبوراً یعقوبوا، بر عکس، معتقد است که شکل کاباردینی مستقیماً از قصه لرماتنف استخراج شده است، چرا که این قصه در سال ۱۸۶۴ توسط معلم کاباردینی گاری آتاژوکین^{۱۰} به زبان کاباردینی ترجمه شده بود (یعقوبوا ۱۹۶۸، ص ۱۷۷). آندریوف-کریویچ، ضمن بررسی کلمات در قصه لرماتنف، یادآوری می‌کند که عاشق غریب پهلوانان باستانی ترکمنستان را مدح می‌کند و او آن را با داستانی درباره شاه‌صنم^{۱۱} و غریب ترکمنی مقایسه می‌کند ولی به ارتباط آنها اصرار نمی‌کند، اما به ارتباط ساختار موضوع عاشق غریب با لیلی و مجنون نظامی گنجوی اشاره می‌کند (آندریوف-کریویچ ۱۹۴۲، ص ۱۷۷).

جا دارد به این مسئله اشاره کنیم که لرماتنف به قصه خود عنوان فرعی «قصه ترکی» (ترکیه‌ای) داده است. این مسئله، هم از نظر سبک و هم از نظر ویژگی‌های منبع فرهنگ نژادی جالب است. س.آ. آندریوف-کریویچ خاطر نشان می‌کند که در میان دستخط‌های لرماتنف از ۲۶ بار که نام قهرمان قصه آورده می‌شود، ۱۵ بار «عاشق کریم» و ۱۱ بار «عاشق غریب» آمده (همان ۱۹۵۴، ص ۱۷۷). (به تفاوت اصولی فرق این اسامی بعداً

- | | | |
|------------------------|--------------|----------------------------|
| 1) Ахмедли | 2) Лачинский | 3) Мешеди-Дадаш Ахмед Оглы |
| 4) Зангезурский | | 5) Адам Суджаян |
| 6) Р.Р. Орбели | 7) Ахалцихе | 8) Аслан Блиадзе |
| 9) С.А. Андреев-Кривич | | 10) Гари Атажукин |
| 11) Шасен | | |

می‌پردازیم.) این محقق اشاره می‌کند که در داستان‌های مردمی ارمنی و آذری (عاشق-کَرَم^۱، اصلی و کرم^۲)، که در آنها قهرمانان می‌میرند ولی عشق پیروز می‌شود این شباهت و نزدیکی موجب می‌گردد که ماه گل مهری^۳ را در شب عروسی به خاطر بیاوریم که در یک دست جام زهر و در دست دیگر شمشیر تیز داشت: «او قسم خورد قبل از این که در بستر خورشید بیک بیفتد خودش را می‌کشد.»

اما در مورد مفهوم «قصه ترکی»، چند فرضیه وجود دارد. برای مثال م. ک. آزادفسکی احتمال می‌داد که «این قصه از زبان یک عاشق بومی، بدون شک آذری، برای لرماتنف تعریف شد، اما در نمایش و صحبت‌هایش جریان‌های مختلف فرهنگی و زمانی انعکاس پیدا کرد که این در بین عاشق‌های قفقاز مرسوم است: خود او به احتمال قوی این قصه را از آوازه‌خوانی ترک آموخت (قهرمان زن قصه دختر تاجری ترک است)، که به همین دلیل عنوان فرعی آن «قصه ترکی» است (آزادفسکی ۱۹۷۴، ص ۴۵۰). ی. ل. آندروونیکوف نوشت: «به نظر می‌رسد آن کسی که داستان عشق و آوارگی عاشق غریب را برای لرماتنف تعریف کرد، در مورد ریشه ترکی قصه اطلاع داشت» (آندروونیکوف ۱۹۶۴، ص ۳۶۲). آ. و. مانویلف^۴ با صراحت بیشتری در مورد این مسئله اظهار نظر می‌کند. او می‌گوید داستان عاشق غریب به عنوان یک قصه ترکی در قفقاز مشهور بود (مانویلف ۱۹۴۱). ولی صبورا یعقوبوا شکل ترکی زیر عنوان قصه لرماتنف را نمی‌پذیرد و با نظر ی. ک. ینیکالاپوف^۵ در مورد این که تحت عنوان کلمه «ترک» خود به خود آذری‌ها مد نظر بودند و در آن موقع حتی تاجیک‌ها را هم ترک می‌نامیدند موافق است (یعقوبوا ۱۹۶۸، ص ۲۷۴). البته برای دستیابی به پاسخ قانع کننده در باره مفهوم «قصه ترکی»، ضروری است مطالبی از خود لرماتنف در باره ریشه پیدایش این قصه در قفقاز بدانیم. در مورد مبدأ پیدایش قصه عاشق غریب لرماتنف می‌توان به صورت زیر نتیجه‌گیری کرد:

۱. اطلاعات دقیق در باره زمان و مکان یادداشت قصه توسط لرماتنف به دست ما نرسیده است. ما نمی‌دانیم نویسنده قصه را از چه کسی شنید، شکل ارائه (تعریف) قصه چگونه بود، علاوه بر این، خود مکتوب کردن و ترجمه احتمالی آن به زبان روسی

1) Ашик-Кярам 2) Асли и Керем

3) Магуль-Мегери

4) А.В. Мануилов

5) И.К. Ениколопов

چگونه صورت گرفته است.

۲. شکل منبع داستان که یادداشت از روی آن صورت گرفته است باید دقیقاً مشخص گردد، یعنی قبل از هر چیز باید دلایل درستی به نفع شکل آذری یا اشکال دیگر جستجو کنیم.

۳. سطح آگاهی لرماتنف نسبت به وجود اصطلاح «ترکی» در قفقاز روشن نیست. به این ترتیب، تعیین مقدار تغییر و تکمیل متن منبع که نشان می‌دهد چقدر متن اصلاح و پردازش شده است، فعلاً ممکن نیست. ضمناً مسأله مقدار اصلاح و نوع پردازش متن داستان توسط لرماتنف برای مطالعه ایده و موضوع آثارش در آینده فوق العاده مهم است. پس تنها راه حل باقی مانده نسبت به متن عاشق غریب لرماتنف این است که آن را متنی اصیل به حساب بیاوریم یعنی ایده لرماتنف کاملاً با خلاقیت او ساخته و پرداخته شده است.

شیوه مهم در مطالعه تأثیر داستان عاشق غریب بر لرماتنف، روشن کردن این مسئله است که چه چیزی در این قصه علاقه لرماتنف را به خود جلب کرده است یعنی این که چه موضوعاتی از داستان را می‌شود تا سال ۱۸۳۷ در آثار او پیدا کرد (زمان احتمالی نگارش قصه). اکنون مسأله ارتباط داستان عاشق غریب را با نثر لرماتنف بررسی می‌کنیم. در این باره نظریات زیر وجود دارد:

مدتهاست اشاره شده که داستان عاشق غریب بر اساس موضوع مردمی جهانی «بازگشت شوهر در روز جشن عروسی همسرش» با تغییرات جزئی نویسنده نوشته شده است (یعقوبی ۱۹۶۸، ص ۲۷۴). این موضوع به صورت مستقیم در نثر لرماتنف ارائه نشده است، اما دلایلی هست که در نثر لرماتنف و عنایت او به مراتب کلی‌تری می‌توان موضوع را مشاهده کرد. اگرچه این کار راه‌حل‌های مختلف دارد، اصل موضوع، در یکی از شکل‌های آن، نقطه مقابل آن چیزی است که داستان عاشق غریب را می‌سازد. منظور وضعیت سه جزئی «عشق، جدایی، دیدار» است. موضوع «بازگشت شوهر در روز جشن عروسی همسر» پایان این موضوع کلاسیک است: «عشق، جدایی، وفاداری (همراه با وسوسه)، دیدار خوش». در نقطه مقابل این وضعیت، تغییراتی است که در جزء سوم ایجاد می‌گردد: «عشق، جدایی، خیانت، دیدار». این ترتیب، به خصوص در آثار نثر اولیه

لرمانتف دیده می‌شود. ب.م. اختتام^۱ در همین ارتباط به درستی اشاره می‌کند که:

از سال ۱۸۳۷ فولکلور خیلی جدی وارد آثار منشور لرمانتف می‌شود، البته نه از لحاظ زبان مخصوص آن بلکه از جنبه موضوعی. یادداشت قصه عاشق غریب مربوط به سال ۱۸۳۷ است که با خیانت ارتباط دارد (اختتام ۱۹۶۱، ص ۸۶).

خاطر نشان می‌کنیم که موضوع خیانت (بی‌وفایی)، با تغییراتی که پیدا کرده، یکی از موضوعات دائمی نثر اولیه لرمانتف است. در وادیم^۲ موضوع بی‌وفایی با رسیدن پسرش یوری^۳ به ملک پالیتسین^۴ شروع می‌شود. وادیم صدای ناقوس را می‌شنود. این صدا او را مضطرب می‌کند و «یک احساس قلبی، مانند گلوله، در دلش می‌نشیند» و در همین وقت، پس از یک سطر در ارتباط با این حادثه، بخش زیر در رمان می‌آید:

در آن زمان خیلی احمق بودند، یا بهتر است بگوییم آنها اصلاً وجود نداشتند. والدین نزد فرزندان که مشغول خدمت تزار بودند نماینده می‌فرستادند... اغلب آنها پس از این که آزاد می‌شدند برنمی‌گشتند. بدین ترتیب، مادری برای پسر که خیلی وقت پیش در جنگ کشته شده است خواستگاری می‌کند. عروس مدت زیادی منتظر می‌ماند و سرانجام با کس دیگری ازدواج می‌کند. در شب اول شیخ داماد اولی ظاهر می‌شود و می‌گوید که عروس مال من است. کلمات او بادی است که در جمجمه تو خالی سوت می‌کشد. او عروس را به قلب خود، که، به جای قلب، زخم خون‌آلودی است، می‌فشرد. کشیش را با صلیب و آب مقدس دعوت می‌کنند. «داماد دیرکرده» را بیرون می‌کنند. او، هنگام بیرون رفتن، می‌گرید، اما از چشمان بازش، به جای اشک، شن بیرون می‌آید. درست پس از چهل روز عروس سل می‌گیرد و می‌میرد و داماد را هیچ جانی نتواند پیدا کنند. روایت مردمی چنین است. به داستان خودمان برگردیم.

در نمونه آورده شده به راحتی می‌شود شکل غم‌انگیز شرایط کلی موضوع را، که با جدایی و بازگشت مرتبط است، دید، شرایطی که پس از جدایی، بی‌وفایی و «بازگشت شوهر در روز جشن عروسی همسرش» را به دنبال دارد یعنی وضعیتی که امکان پایان خوش ممکن نیست چون که بی‌وفایی این امکان را از بین برده است. بازگشت شوهر در چنین موضوعی در زمانی پس از بی‌وفایی (عروسی با غیر) اتفاق می‌افتد و ملاقات هم، با توجه به زمان و شرایط انجام آن، حالت غم‌انگیز یا دراماتیک به خود می‌گیرد. در

1) Б.М. Эйхенбаум

2) «Вадим»

3) Юрий

4) Палицын

روایت فوق موضوع «بازگشت شوهر در شب عروسی همسرش» با تغییر شکل ارائه شده است.

دو صحنه از وادیم از خاطرات پالیتسین در مورد تجربه عشقی خود قبل از الگا^۱ با موضوع فوق الذکر مطابقت دارد. اینها اولین تلاش‌های انتخاب موضوعات آثار منثور آینده است. نخستین خاطره به صورت زیر آورده می‌شود:

– عشق: اما سن و سال اولین شوق و تمایلات فرا رسید (... آنیوتکا^۲، دختر ساده‌درباری توجه او را جلب کرد. او، چقدر مهربانی، چه حرف‌هایی، نگاه‌ها، آه‌ها، و قول‌هایی. چه آرزوهای کودکانه‌ای، چه اضطراب‌های بچه‌گانه‌ای.

– جدایی: اما گفتند که زمان خدمت کردن فرا رسید... او می‌پرسد که چرا؟ تهدیدآمیز به او جواب دادند که پدرش در ۱۵ سالگی گروهبان گارد بود، اما او دیگر ۱۶ ساله شد.

– وداع: یوری چشم‌های بی‌حرکت و پر از اشک او را دید. او تا مدت زیادی از پشت در به او چشم دوخته بود... یوری نمی‌توانست تصمیم بگیرد و به وی نزدیک شود. مثل باد از نظرش گذشت، دست خود را از دست‌های سرد او، که می‌خواست حد اقل برای لحظه‌ای نگاهش دارد، در آورد...

– دیدار: خوب! یوری پس از ۶ سال او را دید... افسوس، او دیگر یک زن چاق و قوی شده بود. او دید که چگونه بچه‌های پربزاق را کنک می‌زد، کلبه را تمیز می‌کرد و، با رکبک‌ترین کلمات، همسر مست خود را دشنام می‌داد (... باید خود این دخترک چشم و ابرو مشکی را مثل مرده از ذهن خود پاک کند...

اساس برخورد عشقی در شاهزاده لیگوفسکایا^۳ از موضوع فوق استخراج شده است. در واقع اساس ساختار رمان روابط ژرژ پیچورین^۴ و وروچکا^۵ است:

– عشق: گردش‌های عصر نتیجه لازم یعنی اظهار عشق و سپس سوگند وفاداری را به همراه داشت و یک نیروی نامرئی اهریمنی آنها را به هم نزدیک کرد...

– جدایی: در همین زمان بود که شرکت لهستان باز شد... او در مقابل مادرش زانو زد و از او اجازه خواست که وارد هنگ سواره‌نظام «ن»، که نزدیک مسکو مستقر بود، شود.

– وداع: ... او ساکت گوش می‌کرد و نگاه ملایمت‌آمیزش را متوجه او کرده بود و باور نمی‌کرد که هیچ شرایطی بتواند مجبورش کند ازش جدا شود: قسم‌ها و قول‌ها آرامش می‌کرد. ... او خود دستش را گرفت و محکم فشرد و با صدای لرزان گفت: «من هیچ وقت متعلق به دیگری

1) Ольга

2) Анютка

3) «Княгина Лиговская»

4) Жорж Печорин

5) Верочка

نخواهم شد.»

— بی وفایی: وارنکا^۱ از وروچکای مهربان به او سلام رساند، نه بیشتر، فقط سلام. این، پیچورین را خیلی متأثر کرد. در آن زمان زن‌ها را درک نمی‌کرد. تأثر درونی یکی از علت‌هایی بود که او دور بر لیزاوتا نیکولایونا^۲ رفت. شایعاتی در این باره احتمالاً به گوش وروچکا رسید. پس از یک سال و نیم خبر شد که وروچکا شوهر کرده است.

— دیدار: ژورژ چشمان خود را موشکافانه به ورا دیمتریونا^۳ دوخته بود و سعی می‌کرد افکار مخفی او را حدس بزند. ولی بی‌نتیجه بود. او به روشنی می‌دید که ورا در حالت عادی نیست و نگران و متوش است. چشم‌هایش گاهی تار می‌شدند و گاهی می‌درخشیدند. لباس گاهی لبخند می‌زدند، گاهی کز می‌کردند. گونه‌هایش به نوبت سرخ و زرد می‌شدند. علت این حالات چیست؟...

همسر ورا، مانند شوهر مست آنیوتا^۴، در وادیم، محقر توصیف شده است:

... کنار پنجره کسی با زیرپوش ایستاده بود، تا حدودی لاغر، با موهای باقیچی کوتاه‌شده. چانه‌ای آویزان و چهره‌ای نسبتاً نانجیب داشت.

دومین خاطره یوری پالیستین با ماجرای عشقی او در جنگ ارتباط دارد. داستان کوتاه عشقی افسر روسی با دختر اسپر ترک نسبتاً در هم و بر هم و بیش از حد احساسی و با انگیزه‌های نامشخص نوشته شده است. به همین دلیل داستان تقریباً به سه قسمت مستقل تقسیم می‌شود. علاوه بر این، خود حادثه دارای ایده‌ای است که بعدها در نثر لرماتنف منعکس و آشکار می‌گردد، همچنین موضوع بی‌وفایی، اگرچه به صورت مخصوص به خود، هم در آن وجود دارد. زهرا^۵ (اسیر) دو هفته در خیمه یوری زندگی کرد. عشق پرشوری بین آنها شعله‌ور گردید. اما به صورت غیر منتظره تصمیم گرفت در حال خواب او را با شمشیر بکشد. در سرزنش و اتهام و درخواست توضیح، زهرا در جواب می‌گوید که آزادی می‌خواهد. یوری دختر را آزاد می‌کند، ولی صبح روز بعد وی را در خیمه یک افسر توپخانه می‌بیند. پس از بازگشت به وطن «تصمیم گرفت به جای یک زن به تمام زنان خیانت کند». نویسنده با تمسخر خاطر نشان می‌کند: «ابتکار فوق العاده راحت و عاقلانه‌ای است»، که گویای برخورد دوگانه نسبت به بی‌وفایی است: از طرفی خیانت در موضوع عشق همه جا دیده می‌شود و در همه داستان‌های او نفوذ دارد،

1) Варенька

2) Лизавета Николаевна

3) Вера Дмитриевна

4) Анята

5) Зара

از طرف دیگر لرماتنف سعی می‌کند که برخورد شخصی، روان‌شناسانه، و معیشتی نسبت به این مسئله را از میان بر دارد. قطعه‌ای از وادیم (ارتباط یوری پالیتسین و دخترِ ترکِ اسیر)، همچنین داستان بلا در قهرمان عصر ما^۱ شرایطی کلی دارد، اما ایدهٔ عشق در این دو داستان کاملاً متفاوت است. در بلا موضوع بی‌وفایی یا خیانت نیست، رقیبی وجود ندارد، عشق دو نفر با وسوسه‌های زمینی از راه به در نمی‌شود، گرچه داستان دارای پایان غم‌انگیز است. دلایل عمدهٔ تراژدی، که به مرگ قهرمان زن و غیرممکن بودن عشق متعالی ساختهٔ بشر در زمین منتهی شد، در حیطهٔ عشق خدایی است.

به این ترتیب، سال ۱۸۳۷ را، که نشر اولیهٔ لرماتنف (وادیم و شاهزاده لیگوفسکایا) و قهرمان عصر ما (شروع کار روی رمان به این سال مربوط می‌شود) را از هم جدا می‌کند، باید زمان تحول در افکار هنری لرماتنف نثرنویس به حساب آورد. تاریخ نوشتن قصهٔ عاشق غریب را، که سیمای عشق ایدئال در آن به وجود آورده شد، به همین سال مربوط می‌دانند. کم‌کم در آثار لرماتنف اصول دقیقی شکل می‌گرفت: بر پایهٔ هر داستان عشقی، تصویر روشنی در مورد ایدئال قرار دارد که به نویسنده مجال می‌دهد تا شرایط عشق شخصی، سطحی و اتفاقی را مرتب نماید. عشق آزادشده از قشربندی‌های روان‌شناختی، شخصی، و دراماتیک، که اصل آن دگرگون شده است، از سال ۱۸۳۷، به نوعی، برای لرماتنف یک راهنما می‌شود. مثلاً هر برخورد عشقی در قهرمان عصر ما داستانی نمونه از عشق غیر ایدئال زمینی است. این توصیف‌ها نظم قانونمندی را در آثارش به وجود می‌آورند. عاشق غریب کاملاً نقش «راهنمای الایی» برای لرماتنف نثرنویس ایفا می‌کند.

سیمای عاشق غریب و ترتیب معنایی آن، که با نام آن ارتباط دارد، ممکن است با «من» نویسنده و قهرمانان اصلی او (بیچورین و ادیب مسافر) در قهرمان عصر ما مطابقت داشته باشد. در اسم عاشق، دو معنی مهم وجود دارد: «آوازه‌خوان» و «عاشق»، در اسم غریب هم دو معنای «دوره‌گرد» و «بیگانه» است. به نظر ما معنای اشاره شده ویژگی اصلی و عمیق قهرمانان («به وجود آورندگان») ساختار موضوع رمان‌اند. این ویژگی‌ها رشد و توسعهٔ مفهوم را در رمان نشان می‌دهند.

1) «Герой нашего времени»

نتیجه گیری

این مقایسه نشان می دهد که لرماتف هنگام نوشتن قهرمان عصر ما موضوع و روحیه حاکم بر عاشق غریب را در نظر داشت. عاشق غریب در عروسی ماه گل مهری این طور آواز می خواند:

نماز صبح را در دره آرزیان^۱ و نماز ظهر را در شهر ارزروم^۲ به جا آوردم. قبل از غروب آفتاب در شهر قارص^۳ نماز گزاردم، ولی نماز عصر را در تفلیس^۴ خواندم.

در ابتدای فصلی ماکسیم ماکسیمویچ^۵ ادیب در حال سفر (دوره گرد) سفر خود به ولادی قفقاز^۶ را این گونه توصیف می کند (یادآور می شویم که او از تفلیس با کالسکه می رفت):

پس از این که از ماکسیم ماکسیمویچ جدا شدم، من به سرعت از تنگه یرک^۷ و داربال^۸ گذشتم، در قازیک^۹ صبحانه خوردم، در لارس^{۱۰} چای نوشیدم، ولی موقع شام به ولادی قفقاز رسیدم. توجه به قصه عاشق غریب دلیل مکملی است بر این که لرماتف نه تنها قبل از آغاز کار روی قهرمان عصر ما بلکه در طول همه آثارش به فولکلور عنایت داشته است.

موضوع عشق و نوع برخورد با آن در عاشق غریب دارای نمادهایی الگویی است که این روایت مردمی را با موضوعات و ایده های منابع اسطوره ای و فولکلوری مرتبط می سازد که اساس ایجاد رمان قهرمان عصر ما، به خصوص توصیفات هنری مسأله عشق را در آن، که اساس گسترش موضوع اثر است، تشکیل داده است.

منابع

- Азадовский М.К., — **Комментарий к «Ашик-Керибу»** // В кн.: Лермонтов и литература народов Советского Союза. Изд. Ереванского университета. Ереван. 1974.
- Андреев-Кривич С.А. **Лермонтов. Вопросы творчества и биографии.** Изд. АН СССР. М., 1954.
- Андреев-Кривич С.А. **Кабардино-черкесский фольклор в творчестве Лермонтова.** Кабгосиздат — Нальчик — 1946.

1) Арзиньянская долина

2) Арзрум

3) Карс

4) Тифлизи

5) «Максим Максимыч»

6) Владикавказ

7) Терекское ущелье

8) Дарьяльское ущелье

9) Казбек

10) Ларс

Archive of SID

- Андроников И.Л., **Лермонтов в Грузии в 1937 году**. Советский писатель. М., 1955.
- Андроников И.Л., **Ученый татарин Али**. // В кн.: Лермонтов. Исследования и находки. М., 1964.
- Мануйлов В.А., М.Ю. **Лермонтов и его запись сказки об Ашик-Керибе**. // В кн.: Ашик-Кериб. Сборник к постановке балета в Ленинградском гос. акад. Малом оперном театре. Л., 1941.
- Михайлов М.С., **К вопросу о занятиях М.Ю. Лермонтова «татарским языком»**. // Тюркологический сборник. 1. Изд. АН СССР. М.-Л., 1951.
- Попов А.В., **Лермонтов на Кавказе**. Ставрополь. 1954.
- Рахили М., **Лермонтов и азербайджанская литература**. «Бакинский рабочий». 1939, No. 237.
- Эйхенбаум Б.М., **Статья о Лермонтове**. Изд. АН СССР. М.-Л., 1961.
- С. Якубова, **Азербайджанское народное сказание «Ашыг-Гариб»**. Изд. АН Азербайджанской ССР. Баку, 1968.

